



اخلاق سیاست

(بررسی اخلاق شهروندی در نزد کانت)

سید مسعود آریادوست^۱

چکیده :

اخلاق کاربردی به عنوان یکی از شاخه‌های فلسفه اخلاق دارای زیرشاخه‌های گوناگونی است، که اخلاق سیاست از جمله آن‌هاست. کانت از جمله فلاسفه‌ای است که در این زمینه صاحب نظر است. اهمیت بررسی اخلاق سیاست کانت، زمانی بیشتر نمایان می‌شود که به ناچیز بودن بررسی حقوق شهروندان، نزد فلاسفه‌ی پیش از کانت، و همچنین شکست سیاست فایده‌گرایانه که جنگ‌های جهانی اول و دوم از عوارض این شکست می‌باشند، پی برده باشیم. ایده‌پردازی کانت درباره اخلاق سیاست سه بخش دارد: اخلاق شهروندی، اخلاق شهروندان و اخلاق بین دولت‌ها. نوشتار حاضر بررسی اخلاق شهروندی کانت است. وجود مفهوم شهروند، در اخلاق سیاست کانت، به جهت ارزش خاصی است که کانت به انسان‌ها در جوامع می‌دهد. مفهوم شهروند در اخلاق سیاست کانت بعد از ایجاد جامعه مدنی است که مطرح می‌شود. جامعه مدنی جامعه‌ای است که بر اساس قوانین پیشینی و نه تجربی پا گرفته است. لذا مفهوم شهروند و اخلاق شهروندی رابطه مستقیمی با تدوین و اجرای قوانین، آن هم به معنای پیشینی دارند. سه اصل اساسی که جز لاینفک مفهوم «شهروند» می‌باشند، عبارتند از: (۱) اختیار قانونی: «شهروند تنها از قوانینی تبعیت می‌کند که خودش در وضعشان نقش داشته است»، (۲) تساوی مدنی: «هیچ گونه برتری اخلاقی برای یک شهروند نسبت به شهروند دیگر شناخته نمی‌شود» (۳) استقلال مدنی: «هستی و بقای یک شهروند در جامعه ناشی از حقوق و استعدادهای خاص خود او به عنوان عضو جامعه مشترک المنافع است». هر چند کانت به رعایت سه اصل مذکور بین شهروندان، بدون هیچ تمایزی تاکید دارد، اما چندان به این اصول وفادار نمی‌ماند و هنگام بررسی روابط شهروندان با حکام حکومت، این اصول را زیر پا می‌گذارد. زیرا معتقد است هر شهروندی باید هنگام سوء استفاده‌های حاکم، فقط صبر و شکیبایی از خود نشان دهد.

واژگان کلیدی: ایمانوئل کانت، اخلاق سیاست، اخلاق کاربردی، اخلاق شهروندی، شهروند،

^۱ دانشجوی ارشد فلسفه اخلاق دانشگاه زنجان



۱- مقدمه

اخلاق کاربردی یکی از شاخه‌های فلسفه اخلاق است که بنا به تعریف: « اخلاق کاربردی، اصول و مبانی اخلاقی را در یک حوزه و یا مسئله خاص-مثل سقط جنین- مورد بررسی قرار می‌دهد؛ همچنین بنا به ماهیت میان رشته‌ای بودنش، بایدها و نبایدهای موجود در سایر علوم را از روزه فلسفه اخلاق مورد کنکاش و مذاقه قرار می‌دهد.ⁱ . در راستای ماهیت «اخلاق کاربردی» است که می‌توان از اخلاق سیاست، اخلاق روانشناسی، اخلاق پزشکی و... صحبت به میان آورد؛ که مبحث پیش روی ما تحقیق درباره یکی از شاخه‌های اخلاق سیاست یعنی اخلاق شهروندی در نزد کانت می‌باشد.

ناگفته پیداست که علوم سیاسی به عنوان شاخه‌ای از علوم انسانی، محدوده وسیعی را در بر می‌گیرد که به جهت این وسعتش دارای زیر شاخه‌های مختلفی است. هر چند که باید خاطر نشان کنیم، در بین عالمان علوم سیاسی، تعریفی واحد بر سر تعیین حد و مرز علوم سیاسی وجود ندارد، و اگر ما نیز قصد به بررسی و شناسایی تعاریف علوم سیاسی را داشته باشیم، هم از موضوع اصلی باز می‌مانیم و هم تعریفی نو به تعاریف موجود اضافه خواهیم کرد. با این وجود از اعجاز است که با نبود تعریفی دقیق، این شاخه‌ها روز به روز - همانند موضوعشان که انسان باشد- در حال تعالی و گسترشند!!

به هر حال با این فرض که از علوم سیاسی تعریفی جامع و واحد در اختیار داریم راهمان را ادامه می‌دهیم. در این مسیر پر پیچ و خم وقتی که در آثار کانت اندکی عمیق شویم و نوشتارهای مربوط به علوم سیاسی‌اش را با دقتی بیشتر مطالعه کنیم، در خواهیم یافت که کانت هم، تعریفی انحصاری از سیاست ارائه کرده است. چرا که آنچه که از نوشتارهایش دستگیرمان می‌شود، بیانگر تقسیم علوم سیاسی و فضای سیاست به روابط بین‌الملل، حقوق شهروندی و حقوق شهروندان است.

کانت در آن بخش از نوشتارهایش که می‌توان آنها را مصداقی در حیطه «اخلاق سیاست» دانست، آنقدر غرق در اخلاق، بر قلب سیاست قلم می‌گذارد که گاه به سختی می‌توان پذیرفت که کانت تفاوتی بین اخلاق و سیاست قائل بوده است!! و این از خصلت فیلسوفان ناب اخلاق است، آنگاه که بر هر درگاهی روان شوند. در اینجا است که باید دم از پیکره «اخلاق در سیاست» در نزد کانت زد و نه سیاست پردازان محض، مانند آنچه که سیاستمداران امروزی به آن اشتغال دارند. از جمله مباحثی که کانت در اخلاق سیاست به آن پرداخته است، اخلاق شهروندی می‌باشد. اینکه انسان به عنوان یک شهروند، دارای چه حق و حقوقی است و چه وظایفی را در قبال دیگران باید به فرجام برساند، از جمله مباحثی است که کانت در اخلاق شهروندی به آنها می‌پردازد. محور اساسی پژوهش حاضر نیز، بررسی و شرح اخلاق شهروندی در نزد کانت است.

۲- اخلاق و سیاست پیش از کانت

اولین گفتمان‌هایی که در طول تاریخ فلسفه و علوم سیاسی، مصداق فلسفیدن سیاسی می‌تواند باشد، یقیناً مباحثی بوده که در نزد سقراط و سوفیستهای آتن، تبلور یافته است. کالیکلسⁱⁱ از جمله سوفیستهایی بود که با طرح ایده «حق از آن اقویا است» وارد این عرصه شد. به عقیده او سخن رانی در باب عمومیت و عینیت اخلاقی، چیزی جز وقت تلف کردن نیست؛ چرا که مردی قوی هیکل هیچ‌گاه نیاز به توجیه رفتار خود ندارد، بلکه به آسانی دیگران را تابع خویش کرده و هر گونه نا فرمانی را در هم می‌شکندⁱⁱⁱ. هنگامی



که مطلب به دست سقراط رسید، دریافت که سوفیستها با چیدمان خاص اخلاقیشان در پی نابودی مبانی اخلاقی و جامعه قدم بر می‌دارند. همچنین او با درک بی‌کفایتی سیاستمداران که عموماً از ضد اخلاقی بودنشان نشأت می‌گرفت دست به طغیانی اجتماعی زد. به همین جهت مقابل خیل وسیعی از سیاستمداران و سوفیستها که ماهیت کارشان در جهت تبلیغ نسبی‌گری و اصالت‌فعل‌شناسا، - که ریشه تمام ایده‌های فاسد آن زمان بود - دست به افشاگری و مبارزه زد، تا جایی که جان‌ش را در این راه فدا کرد.

در آمیختگی مباحث اخلاقی با کشورداری و سیاست، مطلبی نبود که با مرگ سقراط به پایان برسد. افلاطون و ارسطو از شاگردان با هوش سقراط بودند که این منش را در سراسر آثار خود - هرچند با اختلافات جزئی و بعضا کلی - دنبال کرده‌اند. چراکه این ارسطو است که عدالت را به عنوان نخستین فضیلت حیات سیاسی مورد ستایش قرار می‌دهد^v و این افلاطون است که برای رسیدن به سعادت انسانی، دست به تعیین ماهیت حقیقی و کار ویژه دولت می‌زند^v. بعدها در قرون وسطی هویت نظام سیاسی، محدود به توبه و الاهیات وابسته به آن شد، که اساسی‌ترین وسیله برای تضمین خوب بودن اخلاقی و روحانی در سراسر جامعه قلمداد می‌شد^{vi}. در واقع بایدها و نبایدهای اخذ شده از کلیسا، هم در اخلاق فردی و هم در سیاستهای جمعی حاکمیت داشت و این کلیسا بود که برای فرد و برای سیاستهای کلان جامعه تصمیم‌گیری می‌کرد. قرن‌ها بعد با براندازی نظام سلطه کلیسایی، تفکر فلسفی جدید درباره اخلاق، در خلال انقلاب عظیم فکری، سیاسی و دینی در نیمه نخست قرن هفدهم آغاز شد. شک‌گرایی جز لاینفک این تحول عظیم به شمار می‌آمد. آموزه‌های رواقی و اپیکوری باز خودنمایی می‌کنند. این تحول عظیم منجر به جستجوی بیشتر برای یافتن توجیهات جدید عقلی برای باور اخلاقی شد و متضمن بازسازی شیوه فهم توانایی انسان بر راهنمایی خود و خویشتن‌داری بود. به واسطه همین تحول بزرگ بود که خیل وسیعی از تفکرات اخلاقی و همچنین سیاسی در قرن ۱۷ و ۱۸ پا به عرصه گذاشتند^{vii}.

از جمله مکاتب اخلاقی که در این عرصه اظهار وجود کرد عقل‌گرایی بود. اسپینوزا را می‌توان یکی از نمایندگان این عرصه دانست. او با درج تفاوت میان عوام و خواص معتقد بود که خواص به جهت درک ماهیت واقعی عالم و اینکه همه چیز در خدا است و همه چیز یکی است و نمی‌تواند که اینگونه نباشد، خوشبخت‌تر و سعادتمندتر هستند و عوام یا همان توده مردم به جهت ناتوانی در چنین شناختی نمی‌توانند به معنای خواص خوشبخت و سعادتمند شوند. بنابراین همیشه نیازمند هستند تا با ترس از «ضامن‌های اجرایی» به رفتار اخلاقی هدایت شوند و لذا هیچگاه حقیقتاً آزاد نخواهند بود^{viii}.

در این برهه از زمان، عموم نظریاتی که چه با عنوان عقل‌گرایی و چه با هر نامی دیگر، اعلام موجودیت می‌کنند و در ذیل اخلاق سیاست دست به کاوشهای عقلانی زدند، غالباً با محکوم کردن مردم به جهل و بی‌خردی آنان، سعی در اسارت آدمیان در غل و زنجیر حکام داشته‌اند. نمونه این گفتارها را در نزد اسپینوزا رویت کردیم. لذا تا قبل از کانت چندان نباید سراغ اخلاقی سیاسی بود - حداقل به معنای کانتی - که به همه انسان‌ها در یک حد اهمیت و ارزش بدهد. ایمانوئل کانت با قرار دادن پایه‌های سیاست در اخلاق و وظیفه‌گرایانه خویش، در پی برقراری برابری و مساوات بین مردم و سیاسیون بود. به همین جهت در نزد کانت باید از سیاستی محصور در اخلاق دم زد. در واقع آنچه که کانت در حوزه عقل نظری تدارک دیده



است حکم مقدمه ای را دارد که برای پرداختن به مباحث عقل عملی فراهم آورده^x، که می توان گفت، طرح اخلاق شهروندی در تفکر کانت، در ذیل همین عقل عملی قرار دارد.

۳- اخلاق شهروندی در تفکر کانت

۳-۱ پایه های سیاست کانتی

با توجه به بررسی ماهیت علم سیاست در نزد کانت می توان اذعان کرد که تعریف علم سیاست همان است که در نزد افلاطون و ارسطو دیده می شود. چراکه افلاطون و ارسطو هم مانند کانت علم سیاست را بخشی از اخلاق محسوب کرده اند^x. هر چند که پایه های اخلاق در نزد کانت متفاوت از ارسطو و افلاطون است اما آنچه که مورد تایید این سه متفکر است ابتدای سیاست بر اخلاق می باشد.

شاید برخی بر این ایده کانت که اخلاق را پایه برای سیاست قرار داده است ایراد بگیرند. چراکه بسیاری لازمه سیاست پردازی را دروغگویی می دانند. اما کانت در جواب به آنها خاطر نشان می کند که اخلاق به عنوان مجموعه ای از قوانین الزام آور، مطلق و بی قید و شرط، که اعمال انسانی را تحت تکفل خویش قرار می دهد، نهایتاً در حوزه عملی تشخیص پیدا می کند. به همین جهت هیچ تضادی نمی تواند میان سیاست- به عنوان آموزه ای از حق که به عمل می پردازد- و اخلاق - به عنوان آموزه نظری حق- وجود داشته باشد^{xi}. شاید ایراد شود که صرف اینکه هم اخلاق و هم سیاست هر دو در ذیل مجموعه هایی هستند که در عمل معنا پیدا می کنند، نمی تواند به همگرایی اخلاق و سیاست صحنه بگذارد. چرا که سیاست از مقوله قدرت است و اخلاق از مقوله وظیفه. کانت در پاسخ می گوید که :

هر گاه ما اقتدار مفهوم وظیفه را تصدیق کنیم، دیگر آشکارا بی معناست که بگوییم نمی توانیم

به قانون های اخلاقی عمل کنیم. اگر اخلاق به معنی کردار، بر پایه وظیفه استوار شود و از

انگاره های سود گرا یا نه پیراسته گردد، با سیاست همسو و هم نوا می شود.^{xii}

از دیدگاه کانت این اجتماع، جمعی مبارک است و ایجاد تفرقه بین این دو - یعنی اخلاق و سیاست- به شدت مذموم است. اگر از کانت این سوال پرسیده شود که اخلاقی زندگی کردن فی نفسه چه ارمغانی را برای انسان ها در پیش دارد که باید سیاست را مبتنی بر آن کرد، کانت در پاسخ خواهد گفت که اخلاقی بودن ایجاب می کند که انسان ها باید طوری عمل کنند که از یک موجود کاملاً متعقل انتظار می رود^{xiii}، و نتیجتاً اخلاقی عمل کردن هم سنخ با این انتظار است. در واقع با توجه به دستگاه فکری کانت، سیاست را به این جهت باید بر اساس اخلاق ساخت که چنین ساختمانی هم سنخ با زندگانی یک موجد کاملاً عاقل، به نام انسان است.

در این مختصر نوشته در پی شرح و تفسیر فلسفه اخلاق کانت نیستیم. چرا که محور اساسی پژوهش حاضر اخلاق سیاسی کانت است نه اخلاق محض او. بنابراین با این فرض که خواننده با مبادی اخلاق کانت آشنایی دارد از این امر صرف نظر می کنیم و به اخلاق سیاست او می پردازیم. البته در لابلای بحث در صورت نیاز توضیحاتی مختصر ارائه خواهد شد.

۳-۲ اخلاق شهروندی



همان‌طور که اشاره شد پیش از کانت در نزد کمتر فیلسوفی سراغ داریم که برای انسان‌ها حق شهروندی مطرح شده باشد. از جمله مطالبی که حاکی از ترقی تاریخ در ذهن و ایده کانت می‌باشد، جایگزینی مفهوم «شهروند» به جای مفهوم «تابع»، در دستگاه حکومتی است که تفکیک قوا در آن بر مبنای «علم حقوق» رعایت شده است. افراد جامعه در جوامعی که هنوز قوانین عقل جاری نشده است، اتباع نامیده می‌شوند. در چنین جوامعی که افراد انسانی اتباع نامیده می‌شوند، در واقع رابطه افراد با حاکمان بر مبنای اطاعت و پیروی محض است^{xiv}. بر این اساس باید گفت که هنوز هم جوامعی یافت می‌شوند که افراد از حق شهروندی محروم هستند و بهترین واژه برای وصف آنها اتباع است نه شهروند. خاورمیانه امروزی مصداقی زنده از این دست حکومت‌ها می‌تواند باشد که در حال نابودی می‌باشند.

از دیدگاه کانت اولین چیزی که انسان از بدو تولد مالک آن محسوب می‌شود زمین است^{xv}. اما قانونی که تعیین می‌کند که چه زمینی مال من یا مال کسی دیگر است، باید از یک اراده و تصمیمی پیشینی نشأت گرفته باشد نه یک اراده تجربی و پسینی. چنین قانونی هم فقط در یک وضعیت مدنی وضع خواهد شد. یعنی فقط در وضعیت مدنی است که ما در خواهیم یافت که حق و حقانی چیست^{xvi}. انسان پیش از ورود به وضعیت مدنی آن چنانکه هیچ حقی را نسبت به کسی ندارد، هیچ حقی هم نسبت به او مطرح نیست. شیوع مفهوم «حق» در بین افراد، پس از ایجاد وضعیت مدنی است. چنین وضعیتی را بر اساس تصمیماتی می‌توان ایجاد نمود که پایه این تصمیمات مانند پایه اخلاق پیشینی باشند نه پسینی و تجربی. مفهوم «شهروند» هم نیز بعد از ایجاد «جامعه مدنی» است که در نزد کانت مطرح می‌شود. واضح است که کانت، همان‌گونه که اخلاق را بر اساس احکام پیشینی پایه‌گذاری کرده، جنس و فصل حقوق و سیاست و اخلاق شهروندی را هم نیز بر همین مبنای مبتنی دانسته است. در ابتدای امر شاید سیاست کانتی هم سنخ با آنچه باشد که در «بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق» قید شده است، یعنی پیشینی بودن - اما حقیقت این است که نقدهای مهمی درباره عدم هم‌خوانی فلسفه اخلاق کانت با فلسفه سیاستش مطرح شده است که بالوجدان نقدهایی که به دور از غرض ورزی هستند جای تأمل و بررسی دارند^{xvii}.

همان‌طور که اشاره شد بعد از شکل‌گیری جامعه مدنی، مفاهیمی خاص در جامعه‌ی وصف‌شده‌ی کانت، معنا پیدا می‌کنند، که از جمله آنها «شهروند» است. شهروند بودن فقط یک شرط دارد و آن توانایی و استعداد رای دادن است. کانت شهروند را «جز» جامعه محسوب نمی‌کند. گویا این مفهوم - یعنی جز بودن - کسر شأنی را به دنبال دارد. به همین جهت شهروندان را «اعضای جامعه» می‌نامد و نه اجزای جامعه. چرا که این مفهوم یک نوع هم‌طراری را با «تشکیل حکومت، زندگی اجتماعی، متمدن بودن و شرکت فعال داشتن در تصمیمات حکومتی» را ایجاد می‌کند^{xviii}.

به لحاظ حقوقی، کانت سه اصل را ذکر می‌کند که لازمه ذات و از اصول تفکیک‌ناپذیر شهروندی است. این سه اصل عبارتند از^{xix}:

- (۱) اختیار قانونی: شهروند تنها از قوانینی باید تبعیت کند که خودش در وضعشان نقش داشته است.
- (۲) تساوی مدنی: هیچ‌گونه برتری اخلاقی برای یک شهروند نسبت به شهروند دیگر شناخته نمی‌شود



۳) استقلال مدنی: هستی و بقای یک شهروند در جامعه ناشی از امری گزینشی نیست، بلکه ناشی از حقوق و استعدادهای خاص خود او به عنوان عضو جامعه مشترک المنافع است.

احکام مذکور تحت عنوان حقوق شهروندی برای همه افراد جامعه وضع می‌شوند و هر شهروندی به طور طبیعی و بدون هیچ امر حاشیه‌ای، بعد از وصال به «جامعه مدنی» دارای چنین حقی است. کانت در راستای تأکیدی جدی بر این حقوق سه‌گانه و عدم تخصیص در تقسیم بندی فوق، تقسیم بندی دیگری را قید می‌کند که در آن شهروندان به شهروندان فعال و منفعل تقسیم می‌شوند.^{xx} برای روشن شدن این تقسیم بندی، کانت چندین مثال را ذکر می‌کند. او می‌گوید که در نظر بگیریم هیزم شکنی که در خانه خودمان استخدام می‌کنیم، یا آهنگری که در هند با چکش و سندان و دم آهنگری‌اش دوره گردی می‌کند، در مقایسه با نجار یا آهنگر اروپایی که می‌تواند تولیدات خود را به طور مستقیم و بدون مستخدم شدن، در معرض فروش عمومی قرار دهد؛ و یا معلم سر خانه در مقایسه با آموزگار دبستان. قسم اول شهروند فعال و قسم دوم شهروند منفعل نامیده می‌شود. در کل افرادی که وابسته به انتظام و برنامه ریزی‌های دیگرانند شهروند منفعل و افرادی که مستخدم نیستند بلکه استخدام کننده می‌باشند شهروند فعال هستند. کانت می‌گوید اینان، همه و همه، با وصف این نا برابری‌ها، در حقوق سه‌گانه فوق مساوی هستند. لذا هیچ شخصیت حقیقی و حقوقی به جهت موقعیتش در احکام سه‌گانه مذکور، به دیگری هیچ‌گونه برتری ندارد. می‌توان گفت که کانت مفهوم «آقا و آقازاده» را که به دلایل خاصی رقم می‌خورند، در جامعه مدنی، فاقد جایگاهی بشری می‌داند و بر آن می‌تازد. شاید بتوان گفت که یکسان بودن حقوق شهروندی، هم در نزد شهروند فعال و هم شهروند منفعل، بیشتر به جهت دیدگاه پیشینی کانت در اخلاق شهروندی، رقم خورده است، آن چنانکه در اخلاق وظیفه‌گرایانه کانتی هم، شاهد ثبات گزاره‌های اخلاق در سیاق‌های مختلف هستیم.

آن چنانکه اشاره رفت باید اذعان کنیم که کانت در برخی موارد این حق شهروندی را نادیده می‌گیرد، چنانکه گویی گاه از مفهوم «شهروند» روی بر می‌گرداند و وظایفی را برای مردم می‌تراشد که در شأن یک شهروند نیست. نمونه این وظایف، عدم مخالفت عموم شهروندان علیه مقام عالی قانونگذار است، حتی اگر در این مخالفت به حق باشند. در ذکر دلیل این مهم، کانت می‌گوید که:

«زیرا تحقق شرایط حقانی فقط از طریق اطاعت مردم از اراده عام قانونگذار ممکن است.

بنابراین به هیچ وجه حق آشوبگری برای مردم وجود ندارد، چه رسد به حق طغیان و کمتر از

همه حق حمله به شخصیت یا جان شهریار-همان رهبر یا شاه- به عنوان رییس حکومت به

این بهانه که از قدرت خود سو استفاده کرده است.^{xxi}»

کانت هر شهروندی را که در پی چنین عملی باشد - یعنی اعتراض به قانون گذار عالی و براندازی حکومتش - خائن می‌نامد و کم‌ترین مجازات خائن را مرگ می‌داند. کانت برای تبیین این ایدئولوژی خودش به ذکر دلایل منطقی هم پرداخته است:

«دلیل اینکه یک ملت باید سو استفاده‌های غیر قابل تحمل یک شهریار را تحمل

کنند چیزی جز تضاد با قانون و در نهایت انهدام قانون مدنیت نیست، زیرا اگر ملت



بخواهد قدرت مخالفت داشته باشد، باید قانون عامی وجود داشته باشد که این مقاومت را تجویز کند، یعنی قانونگذاری عالی مملکت، دارای تبصره‌ای باشد با این عنوان که عالی‌ترین مرحله قانونگذاری نیست و مردم را به عنوان تابع حکومت، در عین حال حاکم بر آن نیز تلقی کند و این مفهومی است متناقض و تناقض آن زمانی آشکار می‌شود که سوال کنیم، در نزاع بین مردم و قانونگذار عالی چه کسی باید قضاوت کند؟^{xxi i}

در اینجا هر خواننده‌ای حق دارد که بپرسد، پس برای ابراز ناراضی‌تی درباره عملکرد شاه یا رهبری باید چکار کرد؟ کانت برای این سوال جوابی در خور تأمل دارد:

مردم باید از طریق نمایندگانشان در مجلس، در برابر قوه مجریه و شاه و وزیر مقاومت کنند و مخالفت خود را ابراز دارند. همین مردم می‌توانند تقاضای حکومت برای اقدام به هر عملی توسط قوه مجریه را از طریق نمایندگان خود در مجلس رد کنند.^{xxi i}

هر چند که کانت راه حلی را جهت مخالفت با شاه یا همان رهبری پیش پا می‌گذارد اما نمی‌گوید که در نهایت این مخالفت با دستورات رهبر مملکت، تا کجا باید ادامه یابد و به کجا باید ختم می‌شود. تنها مطلبی که کانت در این باره ابراز می‌دارد این است که:

اگر این قبیل تقاضاها به کرات مطرح شوند نشانه مطمئنی است که مردم فاسدند، نمایندگانشان خود فروشنده، شه‌ریار از طریق وزیرش استبداد می‌کند، و خود وزیر به مردم خیانت می‌کند.^{xxi v}

در این گفته اخیر کانت، ما در نیافتیم که اگر مردم به واسطه نمایندگانشان در مجلس، مقابل دستورات نسنجیده مقام رهبری ایستادگی کنند چرا توأم با نمایندگانشان، فاسد و خود فروشنده؟ به هر حال کانت در نهایت، می‌پذیرد که مردم توان تحمل چنین پادشاهی را نخواهند داشت و دیر یا زود انقلابی را بر پا خواهند کرد. با این اوصاف جالب است که بدانیم کانت معتقد است که در صورت وقوع انقلاب، و وضع قانون اساسی جدید، ملت هیچ‌گاه حق محاکمه و بازخواست پادشاه مخلوع را ندارند، چون که او به ناعدالتی حکومتش به زیر کشیده شده است.^{xxv} این ایده کانت از طرف بسیاری مورد نقد قرار گرفته است، و باید هم این چنین باشد. چرا که بی‌معناست اگر پادشاهی به واسطه بی‌عدالتی محض، حکومتش ساقط شد، مردم حق بازخواست او را نداشته باشند و اگر زندگی همین مردم با ناعدالتی عجین شد و دست به اعتراض زدند، رهبری و قانون می‌توانند آنها را تحت پیگرد قرار دهند. چنین ایده‌ای، به وضوح از پایه‌هایی که کانت برای سیاست و اخلاق شه‌روندی بر شمرده است به دور است.

حق مهاجرت از جمله حقوق دیگر شه‌روندی است که کانت برای شه‌روندان بر می‌شمرد. او می‌گوید:

شه‌روندان دارای حق مهاجرت هستند، زیرا دولت نمی‌تواند او را به عنوان ملک خود باز گرداند البته شه‌روند فقط می‌تواند اموال منقول خود را همراه خود ببرد نه غیر منقول.^{xxvi}



در کنار حق مسافرت، کانت از «تبعید» شهروندان سخن به میان آورده است. در واقع این قانون در جهت ازدیاد آسایش و آرامش عمومی است :

اگر در مواردی شهروندی مرتکب جرمی شده باشد و از این جهت ارتباط او با هم وطنانش برای حکومت مضر باشد، حکومت حق دارد او را به یک قلمرو خارجی تبعید کند. به طوری که نتواند از حقوق شهروندی خود استفاده کند. نیز کلا حکومت می‌تواند او را به آوارگی در نقاط دور دست بفرستد.^{xxvi i}

کانت در راستای ارتقای حقوق شهروندی در سطح بین‌المللی، کتابی را تحت عنوان «صلح پایدار» به رشته تحریر در آورده است که در این کتاب قوانینی مشروح شده که حکایت از روابط بین دول می‌باشد. در این کتاب، کانت با درج بایدها و نبایدهایی خاص در روابط بین دولت‌ها، در پی ارتقای زندگی شهروندان در حد جهانی آن است. هر چند که این کتاب را نوشته‌ای در باب حقوق بین‌الملل توصیف کرده‌اند، اما آنچه که مبرهن است، تأثیر روابط دولت‌ها در سطح بین‌المللی بر زندگی تک تک شهروندان در گوشه و کنار جهان است. با این توضیحات، ما این کتاب را ایضا در جهت اخلاق شهروندی قلمداد می‌کنیم^{xxvii i}. از جمله مباحثی که در این نوشتار کانت می‌توان نام برد که مصداق اخلاق شهروندی هستند عبارتند از:

(۱) هیچ کشور مستقلی نباید تحت هیچ شرایطی تحت مالکیت - امروزه مستعمره نامیده می‌شود - کشوری دیگر باشد. چرا که یک کشور - که دارای اعضای انسانی است - هرگز نمی‌تواند قابل تملک باشد.

(۲) استخدام شهروندان به عنوان سربازانی از یک کشور، توسط کشوری دیگر امری غیر قابل قبول است. چرا که در این صورت افراد انسانی به مثابه اشیایی که به دلخواه توسط یک شخصی دیگر به کار گرفته می‌شوند، مورد استفاده قرار می‌گیرند.

(۳) اجیر کردن شهروندان در آنچه که امروزه ارتش ثابت می‌نامند، از دیدگاه کانت امری غیر انسانی است.

(۴) برای دفاع از حقوق طبیعی شهروندی توسط به جنگ، جز نابودی بیشتر انسانیت چیزی را در پی نخواهد داشت

(۵) حق شهروندی جهان، باید به معنی قبول جهان و زندگی دیگران باشد^{xxix}.

کانت از ایجاد صلحی که از اصول موجود در کتاب «صلح پایدار» تجلی می‌شود، به عنوان « ساختار مبتنی بر حقوق شهروندان جهان» یاد می‌کند. چرا که او معتقد است که، افراد و کشورها در ارتباط با هم - به عنوان شهروندان دولت جهانی نوع بشر - بر یکدیگر تأثیر بیرونی می‌نهند. کانت اصولاً چنین اصولی را لازمه رسیدن به صلح پایدار جهانی می‌داند^{xxx}.

کانت در عین حال که جامعه‌گرایی انسان‌ها را پذیرا است فرد گرایی اشان را هم مورد تایید قرار می‌دهد. در چالشی که میان این جامعه پذیری و جامعه‌گریزی ایجاد می‌شود، در نهایت انسان از خلوتخانه خویش برون می‌جهد و قدم در عرصه جامعه می‌گذارد^{xxxii}. تمایل حیوانی انسان، هر چند که عامل سرپیچی او از قوانین است؛ ولی برای عبور از این گلوگاه خطیر راه چاره‌ای هم وجود دارد. کانت این راه چاره را در نیاز انسان به «فرمانروا» می‌داند. او انسان را به خداوندگاری محتاج می‌بیند که اراده حیوانی او را در هم شکند تا مجبور به اطاعت شود و از اراده‌ای عمومی و دارای اعتبار پیروی کند. چنین قدرتی، در واقع در ذیل



«قانون اساسی» حکم رانی می‌کند و اعضای یک جامعه و بلکه جامعه جهانی در چنین قالبی می‌توانند به زندگی در حد انسانی نائل شوند^{xxxi}. اخلاق شهروندی کانت در واقع حرکتی است که در این راستا صورت پذیرفته است. هر چند که انتقاداتی را بر آن می‌توان مطرح کرد، اما فی الواقع به جهت عدم گرایش کانت به مولفه های سیاستمداران سودگرا، مطالب در خور تامل و قابل کاربردش بسیار فراوان تر از مطالب فاسد و نا معقولش است.

نتیجه گیری

اخلاق کاربردی به عنوان یکی از شاخه های فلسفه اخلاق و علمی میان رشته ای، به بررسی اصول و مبانی اخلاق در بطن علوم می پردازد. با چنین تعریفی از اخلاق کاربردی، می‌توان از اخلاق سیاست به عنوان یکی از شاخه های اخلاق کاربردی نام برد. کانت از جمله فلاسفه ای است که در ذیل اخلاق سیاست به قلم فرسایی پرداخته است. از جمله مباحث طرح شده در اخلاق سیاست کانتی، اخلاق شهروندی است. نزد کانت، دو مفهوم اخلاق و سیاست چنان به هم گره خورده اند، که گاه به سختی می‌توان بین اخلاق و سیاست در نزد او تمایز قائل شد. کانت در اخلاق شهروندی بایدها و نبایدهایی را برای عموم شهروندان وضع کرده که همانند آنچه که در فلسفه اخلاق اش قید کرده، استثنا ناپذیرند. تلاش کانت در وضع اخلاق شهروندی اش، به قول خودش هم جهت با تلاشی است که در فلسفه اخلاق، داشته است. یعنی سعی کرده که پایه احکام سیاسی پیشینی و قبل از تجربه باشد نه پسینی. هر چند که چنین ادعایی نقد و تفحصی خاص می‌طلبد، اما باید اذعان کرد که اخلاق سیاست و فلسفه سیاست کانت، به جهت سیطره نداشتن گرایشهای سودگرایانه بر آن، بسیار حائز اهمیت است و این اهمیت زمانی هویتش بر ما عیان می‌شود که بدانیم سیاستهای مبتنی بر منفعت گرایی، تا اواسط قرن بیستم امتحان خود را پس داده و مکفی نبودنشان برای جامعه بشری آشکار شده است.

۱. آیین زندگی. شریفی. مباحث مقدماتی

ii. kallikles.

iii. داوری اخلاقی. زاگال. ص ۱۱۸

iv. در پی فضیلت مک اینتایر. ص ۴۰۹

v. تاریخ فلسفه. کاپلستون. جلد اول. ص ۲۵۷ و ۲۵۸

vi. تاریخ فلسفه اخلاق غرب. لازنس. ص ۷۵ و ۷۶

vii. همان. ص ۱۲۱ تا ۱۲۳

viii. همان. ص ۱۳۱ و ۱۳۲

ix. صلح پایدار. ص ۷

x. فلسفه اخلاق و مبانی رفتار. ص ۷

xi. صلح پایدار. ص ۱۰۵

xii. فلسفه سیاسی کانت. سید علی محمودی. ص ۱۷۲ و ۱۷۳

xiii. مبانی فلسفه اخلاق. هولمز. ص ۲۳۸

xiv. مابعدالطبیعه اخلاق. فلسفه حقوق. کانت. ص ۳۱ و ۳۲

xv. مابعدالطبیعه اخلاق. فلسفه حقوق. کانت. ص ۱۰۶

xvi. همان. ص ۱۱۱



xvii. درس گفتارهایی در فلسفه اخلاق. سروش دباغ. ص ۱۳۱ و ۱۳۲

xviii. مابعداطبیعه اخلاق. فلسفه حقوق. کانت. ص ۳۲

xix. همان. ص ۱۷۰

xx. همان. ص ۱۷۱

xxi. همان. ص ۱۷۷

xxii. همان. ص ۱۷۸

xxiii. همان. ص ۱۸۰

xxiv. همان.

xxv. همان. ص ۱۸۰ و ۱۸۱

xxvi. همان. ص ۲۰۰

xxvii. همان.

xxviii. ر. ک. صلح پایدار. کانت. ترجمه محمد صبوری

xxix. همان.

xxx. همان. ص ۱۳۲

xxxi. فلسفه سیاسی کانت. محمودی. ص ۱۴۸ و ۱۴۹

xxxii. فلسفه سیاسی کانت. محمودی. ص ۱۵۰ و ۱۵۱

